

انجام کار محققانه مستلزم آن است که شخص افزون بر دانش مربوطه و آموختن شیوه‌های آن، برخی ضوابط و اصول اخلاقی را هم رعایت کند. اخلاق پژوهش همان اخلاقی است که هر انسانی باید داشته باشد، اما به مناسبت نوع کاری که انجام می‌دهد یا حرفه‌ای که انتخاب کرده، الزاماتی بر آن بار می‌شود و اگر بخواهد پژوهش او، پژوهش درستی باشد، باید این اصول اخلاقی را رعایت کند. هنگامی اخلاق پژوهش شکل می‌گیرد که ما هم زمان هم دغدغه حقیقت و هم دغدغه انصاف را داشته باشیم. هنگامی که این دو دغدغه در شخص جمع شود که بخواهد هم حقیقت را پیدا کند و هم جانب انصاف را رعایت کند، اخلاق پژوهش زاده می‌شود. هر کجا که حقیقت مخدوش شود و انصاف نادیده گرفته شود و ستم شود، اخلاق پژوهش نادیده گرفته شده و زیرپا گذاشته شده است.

در سال ۱۳۵۶ کتابی به نام «حلاج» منتشر شد که شخصی بنام علی میرفطروس آن را نوشته بود و همان زمان مرحوم مطهری واکنش تندی به آن نشان داد. من این کتاب را در سال ۱۳۵۹ خواندم. آقای میرفطروس یک مارکسیست بود و می‌خواست در این کتاب نشان دهد که حلاج ماتریالیست است. در بخشی از این کتاب آمده است که «تذکره‌ها شهادت می‌دهند که حلاج در ۵۰ سالگی گفت: هنوز هیچ مذهب نگرفته‌ام» (پانویس: تذکره الاولیاء، صفحه ۵۸۶). ایشان از این جمله و جملاتی از این دست نتیجه می‌گیرند که حتی قدما هم معتقد بودند حلاج بی‌دین بوده است. هنگامی که این متن را خواندم، تنها سؤالی که برای من پیش آمد این بود که تذکره الاولیاء طبق تعریف درباره اولیاء الله است و اگر حلاج انسان بی‌دینی بوده، چگونه نام او در کتابی که درباره اولیاء خداوند هست، آمده است؟ همان موقع کتاب تذکره الاولیاء را خواندم. حالا متن کامل این بحث را از تذکره برای شما نقل می‌کنم. «نقل است که در شبانه روزی ۴۰۰ رکعت نماز کردی و بر خود لازم داشتی، گفتند در این درجه که تویی چندین رنج چراست؟ گفت: نه راحت در کار دوستان اثر کند و نه رنج. دوستان فانی صفت باشند، نه رنج در ایشان اثر کند و نه راحت... نقل است که در ۵۰ سالگی گفت که تاکنون هیچ مذهب نگرفته‌ام، اما از هر مذهبی آنچه دشوارتر است، بر نفس خود اختیار کردم، تاکنون که ۵۰ ساله هستم، به هر نمازی غسلی کرده...» (تذکره الاولیاء صفحه ۵۸۶). در واقع آقای میرفطروس بخشی از سخن تذکره را انتخاب کرده و ذیل سخن را انداخته و فقط صدر سخن را آورده است. از سوی دیگر در متون کهن، مذهب به معنای دین نیست، بلکه معادل مکتب فقهی است و هنگامی که حلاج می‌گوید تاکنون هیچ مذهب اختیار نکردم؛ یعنی نه شافعی هستم، نه حنبلی و نه حنفی، بلکه از هر مذهبی آنچه سخت‌تر است، انتخاب کردم؛ اما در زبان معاصر ما، به‌خصوص در فضای غیرعلمی، مذهب معادل دین است و وقتی کسی می‌گوید من مذهب ندارم؛ یعنی دین ندارم. آقای میرفطروس این سخن را از تذکره گرفت و با انداختن ذیل این سخن و گذاشتن آن در یک متن دیگر، تفسیری از حلاج به دست داد که خلاف واقعیت و حقیقت است. در اینجا آقای میرفطروس اخلاق پژوهش و روح حقیقت‌طلبی را زیرپا گذاشت. این نمونه‌ای از نادیده گرفتن اخلاق پژوهش است. هرگاه ما به هر دلیلی و به هر شکلی، چه خواسته و چه ناخواسته، در روند پژوهش خود حقیقت را کمرنگ کنیم و انصاف را نادیده بگیریم، اخلاق پژوهش و روح امانت نقض شده است. با این نگاه، من اخلاق پژوهش را در سه حوزه‌ی کلی می‌گنجانم:

اول در حوزه‌ی ارتباط علمی پژوهشگر با جامعه پژوهشی  
دوم در حوزه‌ی احترام به سنت پژوهشی و پژوهشگران

## پاس انصاف، حقیقت و امانت‌داری گزارش نشست اخلاق پژوهش و مسائل آن



اشاره

قلمرو پژوهش افزون بر این که باید تابع روش‌ها، اصول و ضوابط علمی باشد، از قلمرو بایدها و نیایدیهای اخلاقی نیز خارج نیست. بر این مبناست که می‌توان از مقوله‌ای به نام اخلاق پژوهش سخن گفت. از این رو، اخلاق پژوهش منظر جدیدی است که می‌توان از آن به تاریخ پژوهش، فرآورده‌های پژوهشی، فرایند پژوهش و فاعلان آن نظر کرد و به توصیف، توصیه و سنجش و داوری پرداخت. چندی پیش دکتر سید حسن اسلامی که همت و عنایت ویژه‌ای به پژوهش و تأمل در اخلاق پژوهش دارد و مقالات و کتب ارزشمندی در این باره نگاشته است، طی نشست به اخلاق پژوهش و مسائل آن پرداخته است و حاصل اندیشه و تأمل و تجربه خود را با طلبه‌های علاقه‌مند در میان نهاده است. مؤسسه فرهنگی فهیم و بانیان فهیم و فکور آن نیز عهده‌دار و میزبان این نشست بوده‌اند. آنچه در پی می‌آید گزارشی از این نشست است.

بحث در باب اخلاق پژوهش و برخی از مسائل و حوزه‌های آن است. وظایف ما در سه مقوله می‌گنجد: یکی در مقام ترویج و تبلیغ دین است، یکی در مقام معلمی و تدریس است و دیگری در مقام تحقیق است. به‌رحال بعضی از طلبه‌ها علایقی دارند و این علایق در قالب تحقیق جلوه‌گر می‌شود. البته لزوماً همه‌ی طلبه‌ها محقق نیستند و شاید نمی‌خواهند که محقق باشند، ولی طلبه‌ای که بخواهد جامع باشد، باید هم به تعبیر بعضی از علما هم اهل بیان و هم اهل بنان باشد؛ یعنی بتواند قلم دست بگیرد، کار پژوهشی انجام دهد و یک کار محققانه ارائه کند.



سوم در انتقاد به سنت علمی و جامعه علمی

پس از نظر من کل اصول اخلاقی پژوهش در سه حوزه می‌گنجد. پژوهشگری که در پی حقیقت و انصاف است، هم باید با جامعه علمی مرتبط باشد، هم به جامعه علمی احترام بگذارد و هم جامعه علمی را نقد کند. با توجه به فرصتی که در اختیار دارم، این‌ها را توضیح خواهم داد، در مورد بخش اول و دوم بحث می‌کنم و بخش سوم برای فرصت دیگری باقی می‌ماند.

### ۱. ارتباط علمی پژوهشگر با جامعه پژوهشی

مقصود من از پژوهش، هر گونه تلاش روشمند برای پاسخ به سؤالی است که تاکنون جواب نگرفته یا نقادی پاسخ‌های موجود یا ارائه راه جدید است. در واقع پژوهش همراه با گشودن آفاق علمی در زمان خودش است، لذا ترجمه و برخی خدمات پژوهشی از پژوهش خارج می‌شود. در مجموع هر گونه تلاش در جهت پیش بردن دانش در یک زمینه، پژوهش است. با این تعریف از پژوهش، همواره پژوهشگر در یک سنت علمی به دنیا می‌آید و شکل می‌گیرد، به تعبیر دیگر هیچ پژوهشگری کار خود را از صفر آغاز نمی‌کند. هر پژوهشگری هنگامی که پژوهش را شروع می‌کند، در هر زمینه‌ای که باشد، پیش از او کسانی بودند، پیش از او یک سنت علمی و یک جامعه علمی وجود دارد. اگر این پژوهشگر می‌خواهد پژوهش کند و کار اصیلی ارائه کند که واقعا ارزشمند باشد، باید به سنت علمی تکیه کند، باید با سنت علمی موجود مرتبط باشد و از آن استفاده کند؛ لذا پژوهشگر همواره با جامعه علمی در حال داد و ستد است و هیچ پژوهشگری مستقل از جامعه و از نقطه صفر آغاز نمی‌کند. به تعبیر شاعر عرب هیچ کسی در کار خود پیشرفت نمی‌کند، مگر بر آنچه که پیشینیان آورده‌اند، چیزی بیافزاید. امروزه کسانی که پایان‌نامه و مقاله می‌نویسند، یکی از مواردی که در فصل اول پایان‌نامه باید آورده شود، پیشینه‌ی تحقیق است. وقتی می‌گویند پیشینه‌ی تحقیق؛ یعنی من پژوهشگر می‌خواهم بگویم پژوهشگران پیش از من چه کرده‌اند، باید یکی یکی آن‌ها را گزارش و توضیح دهم که فلان پژوهشگر در این زمینه این بحث را پیش کشیده است. بعد در ادامه باید بگویم که پژوهش فعلی من با آن پژوهش‌ها چه تفاوت و شباهتی دارد. اگر آن‌ها کار کرده‌اند، چرا من کار می‌کنم؟ اگر کار نکرده‌اند، من می‌خواهم چکار کنم؟ تعیین نسبت پژوهش خود با پژوهش دیگران، بخشی از کار علمی است؛ لذا کسانی که در اتاق می‌نشینند و در را روی خود می‌بندند و برای خود کار می‌کنند، پژوهشگر نیستند. متأسفانه نقض اخلاق پژوهشی هنگامی رخ می‌دهد که افراد به این باور نادرست برسند که می‌توانند جدا از جامعه علمی کار، بحث و پژوهش کنند. در سنت ما چنین چیزی نبوده و از قدیم این فرض مسلم بوده است که هر کسی می‌خواهد دست به قلم ببرد و پژوهش کند، وارد یک سنت می‌شود. هنگامی که شما وارد یک سنت علمی می‌شوید، باید ضوابط آن سنت را رعایت کنید و در جایی که مجاز هست، دست به قلم ببرید، نه جایی که مجاز نیست.

در کجا مجاز هستید دست به قلم ببرید؟ عده‌ی زیادی از دانشمندان گذشته در این باره بحث کردند. ابن حزم اندلسی، ابن خلدون، حاجی خلیفه و چند نفر دیگر در جاهای مختلف بحث کرده‌اند که انسان در کجا مجاز است دست به پژوهش بزند. آیا من الآن می‌توانم تصمیم بگیرم تفسیر قرآن بنویسم، آیا این کار درست است یا نادرست؟ به چه دلیل درست یا نادرست است؟ ابن حزم که مربوط به قرن پنجم است، می‌گوید «هر کسی که بخواهد تألیف و تصنیف کند، تنها در هفت مورد مجاز است و اگر از

این هفت مورد بگذریم، کسی حق ندارد دست به قلم بزند.» همان طور که می‌دانید قلم، نگارش و کتابت در سنت دینی ما چیز ارزشمندی است، چیز مبتذل و پیش پا افتاده‌ای نیست تا هر کسی دست به قلم ببرد. قلم محترم است. در قرآن کریم خداوند به قلم سوگند می‌خورد [۱]. با این نگاه، ابن حزم می‌گوید «هر کسی جز با این هفت دلیل دست به قلم ببرد و نوشته‌ی دیگران را همان طور که هست، بازنویسی یا تکرار کند یا ترتیب آن را پس و پیش کند و... این کارها رفتار اهل جهالت، غفلت، وقاحت و سخافت است و ما از همه‌ی این‌ها به خداوند پناه می‌بریم». یعنی التزام اخلاقی یک پژوهشگر آن است که تنها در این هفت مورد دست به قلم ببرد. این هفت مورد چیست؟ ابن خلدون سخن ابن حزم را می‌گیرد، بسط می‌دهد و به تفصیل سخن می‌گوید که من به اختصار آن هفت مورد را نام می‌برم:

۱. وضع دانشی تازه؛ من هنگامی می‌توانم دست به قلم ببرم و خود را پژوهشگر بدانم که بخواهم در یک زمینه دانش جدیدی را وضع کنم. البته چنین موردی کمتر پیش می‌آید.

۲. شرح کتب دشوار پیشینیان؛ یکی از دلایل اینکه سنت شرح‌نویسی در فرهنگ ما رواج داشته، این بوده است؛ یعنی بسیاری از پژوهشگران بجای اینکه خودشان مستقیماً دست به قلم ببرند، احساس می‌کردند آنچه که پیشینیان انجام دادند، خیلی بهتر است، لذا همان را شرح و توضیح می‌دادند. چه الزامی وجود دارد که من کار جدید انجام بدهم؟ هر کار جدیدی چیز خوبی نیست.

۳. زدودن خطاهای پیشینیان؛ من در مقام پژوهشگر با کتاب و تصنیفی مواجه می‌شوم که تصنیف خوبی است، ولی در آن خطاهایی وجود دارد. برای رفع این خطا دست به تصنیف می‌زنم و اصلاح می‌کنم. مرحوم فیض در قرن یازدهم تصمیم می‌گیرد کتابی درباره اخلاق بنویسد، می‌گوید «پس از اینکه مصمم شدم کتابی بنویسم، دیدم بهترین کتاب در زمینه اخلاق کتاب احیاء علوم دین ابوحامد غزالی است، کتاب خیلی خوبی است، اما در آن خطاهایی وجود دارد و من تصمیم گرفتم آن خطاها را برطرف کنم و بقیه را همان طور که هست، بیاورم. در واقع فیض چند تا بحث غزالی را حذف می‌کند، آنجایی که خیلی تمایل به تصوف دارد و احادیث داستانی را که نمی‌پسندد، حذف می‌کند، همچنین بحث‌های کلامی اشعری و بحث‌های فقهی شافعی را حذف می‌کند و بقیه را می‌آورد. این کتاب را اصلاح می‌کند و کتاب «المحججه البیضاء فی احیاء الاحیاء» را می‌نویسد.

۴. تکمیل نواقص یک علم؛ هیچ علمی یک شبه شکل نمی‌گیرد و به کمال خود نمی‌رسد، بلکه یک روند طولانی دارد و هنگامی که ما وارد یک سنت علمی می‌شویم، در واقع کمک می‌کنیم تا این سنت شکل بگیرد و آجری بر این بنا می‌نهمیم. هر کسی که گفت من می‌خواهم علمی را دگرگون کنم، معمولاً ادعای گزافی است که نباید آن را خیلی جدی گرفت.

۵. نظم بخشیدن به مسائل یک علم؛ ما مواردی داشتیم که علم شکل گرفته است، ولی مباحث آن همچنان آشفته است و منتظر کسی هست که این‌ها را نظم ببخشد؛ مثلاً کسی مانند ملاصدرا.

۶. ایجاد دانشی تازه از طریق تلفیق دانش‌های موجود؛ گاهی اوقات چند دانش به هم نزدیک می‌شوند و مسائلی را پدید می‌آورند که اگر یک آدم دقیقی پیدا شود، می‌تواند خود این مسائل را تبدیل به یک علم کند و بعضی از پژوهشگران هوشمند از این استفاده می‌کنند و دانش‌های تازه‌ای را پدید می‌آورند که امروزه به آن‌ها دانش‌های میان‌رشته‌ای می‌گویند. ما



در گذشته روان‌شناسی و جامعه‌شناسی داشتیم، در نیمه‌ی دوم قرن بیستم کسانی آمدند و برخی از مسائل روان‌شناختی که جنبه‌ی اجتماعی دارند یا می‌توان از نگاه اجتماعی به آن‌ها نگریست را، انتخاب کردند و دانش روان‌شناسی اجتماعی را پدید آوردند. یا در گذشته ما اکولوژی داشتیم؛ یعنی بوم‌شناسی، همچنین تتولوژی داشتیم؛ یعنی الهیات و خداشناسی. امروزه مباحث مشترکی پیدا شده که باعث شده است رشته‌ی جدیدی بنام اکوتولوژی یعنی الهیات بوم‌شناسی شکل بگیرد.

۷. تلخیص کتب متقدمان؛ گاهی اوقات متقدمان فرصت و حوصله زیاد داشتند، نگران زمان نبودند و می‌نوشتند و ما الآن در برابر حجم عظیمی از آثار هستیم که همه‌ی آن‌ها خواندنی نیستند و همه‌ی آن‌ها را هم نمی‌توان نادیده گرفت. یک پژوهشگر قوی آن‌ها را تلخیص می‌کند و لب لباب آن را فراهم می‌کند.

این‌ها انگیزه‌های اصلی پژوهش از دیدگاه افرادی مثل ابن خلدون است. ممکن است ما یکی دو مورد به آن‌ها اضافه کنیم یا بعضی از این‌ها را به هم ارجاع دهیم، ولی نکته‌ی اساسی که در این نگاه وجود دارد، آن است که هیچ پژوهشگری حق ندارد بدون اعتنا به سنت علمی خود، شروع به نوشتن کند. اخیراً من می‌بینم در بعضی از آثار تفسیر قرآن یا تفسیر نهج‌البلاغه، نویسنده با افتخار در مقدمه نوشته است که «من بدون اینکه به هیچ یک از تفاسیر مراجعه کنم و هیچ یک از شروح را ببینم، مستقیماً نهج‌البلاغه یا قرآن را باز کردم و شروع به نوشتن تفسیر کردم.» این کار درست نیست و اصلاً غیراخلاقی است. نه تنها هنر نیست، بلکه غیراخلاقی است. این کار به این معنا است که شما یک سنت هزارساله در تفسیر قرآن را نادیده گرفتید و گفتید در این هزار سال، کسانی که قرآن را تفسیر کردند، چیزی نفهمیدند و من می‌خواهم از صفر آغاز کنم. این خلاف اخلاق است. این کار نادیده گرفتن جامعه علمی است که من اسم آن را «نگارش در جزایر پراکنده» گذاشتم؛ یعنی آدم در یک جزیره بنشیند و بدون توجه به اینکه بیرون از جزیره چه می‌گذرد، شروع به نوشتن و پژوهش کند. به نظر من کسی که دست به چنین کاری می‌زند، در نهایت یا دچار فقر علمی می‌شود یا دچار ضعف اخلاقی است. فرصت نیست که نام ببرم، ولی موارد متعددی دیدم و الآن تحت عنوان دوباره کاری و چندباره کاری فراوان دیده می‌شود.

همه‌ی دانشجویانی که در مقطع کارشناسی وارد دانشگاه می‌شوند، باید ۲-۴ واحد درسی ادبیات بخوانند و برای همین کتابی تحت عنوان «گزیده متون ادبیات فارسی» فراهم می‌شود. من یک‌بار که شمردم، بیش از ۶۰ کتاب گزیده متون ادبیات فارسی وجود دارد که همه‌ی این‌ها مشابه هم هستند. یک بار هم یک استاد ادبیات فارسی به من می‌گفت «من ۱۱۸ مورد را شمردم». حالا شاید این اغراق باشد، ولی آنچه که خود من شمردم در حدود ۵۰ مورد بود. ما الآن در حدود ۵۰ کتاب با عنوان «گزیده متون ادبیات فارسی» داریم که در آن قطعاتی از اشعار مولانا، خیام، سعدی، حافظ تا شاعران معاصر آمده است که تقریباً همه‌ی آن‌ها شبیه به هم هستند؛ یعنی ۷۰-۶۰ درصد این‌ها با هم تداخل دارند. چرا چنین کاری صورت می‌گیرد؟ اگر انگیزه مالی نباشد (که فرض ما این است که کار پژوهشی در درجه‌ی اول با انگیزه اقتصادی شکل نمی‌گیرد)، چرا چنین کاری صورت می‌گیرد؟ چرا هنگامی که شرح خوبی از کفایه وجود دارد، من دوباره شرح کنم؟ اصول فقه مظهر ترجمه شده است، چرا من دوباره ترجمه کنم؟ اصلاً چرا ترجمه کنم، اصول فقه مظهر نباید ترجمه شود، باید عربی خوانده شود. ولی متأسفانه ما الآن در فضایی قرار داریم که بعضی از

افراد می‌آیند و در زمینه‌هایی که فکر می‌کنند اهل پژوهش هستند، بدون توجه به سنت علمی موجود و کاری که پیشینیان انجام داده‌اند، مجدداً همان کار را تکرار می‌کنند. حتی ما این کار را در سطح مؤسسه‌های بزرگ شاهد بودیم، نه افراد.

دلایل متعددی باعث می‌شود افراد بی‌توجه به یکدیگر شروع به پژوهش می‌کنند که من برخی از آن‌ها را برای شما نام می‌برم:

۱. بی‌خبری؛ من هنگامی که می‌خواهم مثلاً شرح نهج‌البلاغه بنویسم، خبر ندارم که در بازار علم چه می‌گذرد. اگر چنین چیزی باشد که فاجعه است. اولین شرط پژوهشگری باخبری است. کسی که خبر ندارد، نباید پژوهش کند. باید بکوشد تا در آن زمینه‌ای که می‌خواهد دست به قلم ببرد، بررسی کند که چه کارهایی انجام شده است و بعد بکوشد که نقص کار را برطرف کند.

۲. بی‌اعتمادی؛ گاهی کسانی هستند که می‌دانند دیگران چه کار کردند، اما می‌گویند «ما به این کار اعتماد نداریم.» این هم درست نیست، چون اگر واقعاً کار دیگران بی‌ارزش بوده است و شما به آن اعتماد ندارید، شما در مقام پژوهشگر موظف هستید به جامعه علمی بگویید چنین اثری وجود دارد، ولی من به آن اعتماد ندارم و دلیل آن را هم بگویید. سنت علمی این‌طور شکل می‌گیرد که بگویم من به فلان ترجمه که از قرآن منتشر شده است، اعتماد ندارم و قرآن را غلط ترجمه کرده است.

۳. رقابت؛ متأسفانه همه جا ممکن است آلوده شود، حتی عرصه‌ی علم. عرصه‌ی علم هم عرصه‌ای است که انسان‌ها در آن مشغول فعالیت هستند، لذا آن هم ممکن است آلوده شود.

۴. نفرت؛ گاهی نفرت از یک نویسنده و پژوهشگر، مانع از آن می‌شود که ما حتی اسم آن را ببریم و به اثر او اشاره کنیم، در صورتی که بازار علم، بازار مناسبات شخصی نیست. حتی اگر من از کسی نفرت داشته باشم، اخلاقاً ملزم هستم که به اثر او اشاره کنم. «و لا یَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلٰی اَلَّا تَعْلَمُوْا اَعْدِلُوْا هُوَ اَقْرَبُ لِلْقَوٰمِ» [۲] این حکم عام قرآن کریم است که در همه‌ی زمینه‌ها حاکم است، به‌خصوص در پژوهش، چون با حقیقت سروکار دارد.

۵. ملاحظات دوستانه؛ گاهی برعکس نفرت، از سر دوستی با دیگران، نمی‌توانیم به کار همدیگر استناد کنیم و نام ببریم. من از دوست خود اثری دیدم که کار ضعیفی است، من احساس می‌کنم که اگر اسم او را ببرم، می‌گویند به یکدیگر نان قرض داده‌اند، اگر بخواهم ایراد بگیرم، دوستیمان مختل می‌شود، بالاخره مشکلات و ملاحظات دارم که سبب می‌شود سکوت کنم و آن را نادیده بگیرم.

۶. خودبزرگ‌بینی؛ برخی از افراد خود را خیلی جدی می‌گیرند. متأسفانه جملاتی در مقدمات بعضی از کتاب‌ها نوشته می‌شود که خیلی عجیب است؛ مثلاً می‌گویند که ما با استدلال‌های قاطعانه، هیچ‌گونه تردیدی برای هیچ‌کسی در هیچ سطحی باقی نگذاشته‌ایم. این خیلی عجیب است. پیامبر خدا می‌فرماید «وَ اِنَّا اَوْ اِیَّاكُمْ لَعَلٰی هُدٰی اَوْ فِی ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ [۳]» به اما و اگر واگذار کرده است. این قدر که آدم از خود مطمئن باشد و قاطعانه سخن بگوید، خلاف تواضع و اخلاق است.

۷. سرقت علمی؛ من موارد متعددی دیدم که فرد ۲۰-۱۰ صفحه از متنی را آورده که کل این متن از یک کتاب و یک فصل دیگر سرقت شده است. یک مقاله‌ای را دیدم که می‌خواستم آن را داوری کنم، من مقاله را رد کردم و گفتم این مقاله کلاً از کتاب من سرقت شده است. بعد از مدتی دیدم همین مقاله در یک مجله چاپ شده است و نویسنده آن عین عبارت، جملات و مستندات منابع من را آورده بود و به همه جا ارجاع داده



بود، به‌جز کتاب من که مبادا رد سرقّت آن شناسایی شود.

این‌ها دلایلی است که معمولاً ما را برمی‌انگیزاند که به کار دیگران و به سنت علمی جامعه اعتنا نکنیم. همه‌ی این دلایل در نهایت یا به فقر علمی برمی‌گردد؛ یعنی نمی‌دانیم در بازار علم جهان چه می‌گذرد یا به دلیل ضعف اخلاقی است. پس یا مشکل اخلاقی یا مشکل علمی داریم. نتیجه و پیامد این نگاه در جامعه علمی چیست؟

۱. عدم پیشرفت علم؛ معمولاً هر کسی سعی می‌کند هر چیزی را از همان اول حل کند؛ یعنی هیچ‌کسی کار خود را مبتنی بر کار دیگران نمی‌کند و لذا علم پیشرفت نمی‌کند. علم هنگامی پیش می‌رود که من نخواهم هر بحثی را خودم شروع کنم، بلکه بگویم من در این بحث وامدار فلانی هستم و به یافته‌های او اعتماد می‌کنم و دیگری هم بگوید من در این بحث به ایشان اعتماد دارم، لذا می‌خواهم بحث دیگری را پیش بکشم. اگر هر کسی بخواهد هر بحثی را مطرح کند، ما هیچ‌وقت به فرجام نمی‌رسیم.

۲. کلی‌گویی؛ نتیجه آغاز کردن از صفر کلی‌گویی است. شما در بحث‌هایی عمومی منابع زیادی می‌بینید، همین که می‌خواهید کمی بحث را ریز کنید، دیگر منبعی وجود ندارد. همه‌ی پژوهش‌ها کلی‌محور و موضوع‌محور هستند. شما ممکن است درباره اخلاق اسلامی ۵۰ پژوهش ببینید، ولی در مورد فضیلت‌ها یا ردیلت‌های خاص اسلامی منبعی نمی‌یابید؛ مثلاً به دروغ که می‌رسید، منبعی ندارید یا فقط یک کتاب از مرحوم صدر می‌یابید. به دروغ مصلحت‌آمیز که می‌رسید، فقط کتاب من را می‌بینید و دیگر منبعی نمی‌یابید. همه ترجیح می‌دهند کلی‌گویی کنند. هنگامی می‌شود جزئی کار کرد که اولاً پژوهشگر خیلی متواضع باشد و نخواهد همه‌ی مسائل را خودش حل کند، ثانیاً به سنت علمی اعتماد کند و بخواهد پژوهشی را که دیگران انجام داده‌اند، جدی بگیرد و به آن احترام بگذارد.

۳. خود بی‌توجهی به کار دیگران، یک سنت می‌شود؛ در گذشته آن دانشمندی که در اندلس و اسپانیا بود، وقتی مطلبی می‌نوشت، به غزالی که در نیشابور یا طوس بود، استاد می‌کرد. میرداماد به ارسطو استاد می‌کرد. ولی الآن در شهر قم دو نفر هم‌زمان کاری را انجام می‌دهند، ولی هیچ‌کدام به یکدیگر استاد نمی‌کنند. این خیلی عجیب است؛ یعنی واقعاً نمی‌دانند که دارند چه کار می‌کنند؟! به یکدیگر استاد نمی‌کنند و لذا سنت علمی شکل نمی‌گیرد. سنت علمی با یک نفر شکل نمی‌گیرد. تولید علم و نوآوری نیازمند سنت است، سنت هم مستلزم حضور افراد متعدد است که با یکدیگر وارد تعامل شوند و مشارکت کنند و هر کدام در حد خودشان فعالیت کنند. اگر هر کسی بخواهد در گوشه‌ای بنشیند و کار کند، سنت شکل نمی‌گیرد.

۴. کسی که از بیرون نگاه می‌کند، می‌بیند هر کسی برای خودش در گوشه‌ای نشسته و کار می‌کند؛ یعنی هیچ‌کس نقد نمی‌شود. نقد نشدن در سنت علمی، یعنی مرگ. افتخار یک نویسنده این است که نقد شود. الآن پژوهشگرهای مطرح دنیا پس از مدتی نقد می‌شوند و بعد از اینکه نقد شدند، افرادی تمام پژوهش‌هایی را که در نقد آن‌هاست، منتشر می‌کنند؛ مثلاً کتاب سینگر و منتقدانش. این سنت علمی است. یک عده دفاع می‌کنند، یک عده نقد می‌کنند و یک عده رد می‌کنند. یک جنگ مغلوبه می‌شود و اتفاقاً علم همین است؛ یعنی هنگامی که جنگ مغلوبه شود، علم شکل می‌گیرد. در فضای آرام و عادی که هر کسی در گوشه‌ای نشسته باشد و کار کند، علم شکل نمی‌گیرد.

این‌ها پیامدهای در گوشه‌ای نشستن و پراکنده نوشتن است. ما باید

بیم‌وزیم که وقتی قلم به دست می‌گیریم و دست به پژوهش می‌زنیم، به دیگران توجه و به آن‌ها استناد کنیم. این کار چه خاصیتی دارد؟ چون بعضی از آدم‌ها فکر می‌کنند منتها هستند و می‌گویند «ما به مبتدیان چه کار داریم، چرا باید به دیگران ارجاع بدهیم؟ خود ما همه چیز را می‌دانیم» ولی این‌طور نیست.

هنگامی که من در مقام پژوهشگر به دیگران استناد می‌کنم و ارجاع می‌دهم، چند کار انجام می‌دهم:

۱. کمک به پیشبرد علم، به‌هرحال در نهایت پژوهش‌گر می‌خواهد علم پیشرفت کند. من در فلان مسئله باید بگویم رأی من با رأی فلان نویسنده در کجا متفاوت و در کجا مشابه است، من باید به این استناد کنم و بگویم فلانی در این مورد چنین می‌گوید، من آن را قبول ندارم یا در اینجا بحث نمی‌کنم یا این نیازمند بحث بیشتری است. تا من این را نگویم و مکتوب نشود، علم پیش نمی‌رود. وقتی من گفتم دیدگاه فلانی را قبول ندارم، دیگری می‌گوید چرا قبول ندارید؟ اشکال می‌کند. نفر سوم از من دفاع می‌کند و به همین ترتیب بحث پیش می‌رود.

۲. کمک به خواننده، ممکن است من در مقام پژوهشگر نیازی به نوشته‌ها و گفته‌های آقای X نداشته باشم، ولی باید به خواننده‌ی خود بگویم، به جز من که در این زمینه پژوهش می‌کنم، دیگران هم هستند که البته با من متفاوت هستند و فرق دارند؛ لذا بعضی از نویسندگانی که خیلی التزام اخلاقی دارند، نه تنها در نوشته‌های خود به نویسندگان هم‌رأی و هم‌سوی خود اشاره می‌کنند، بلکه پس از آنکه نظری را آوردند و دفاع کردند، در آخر می‌گویند «در این باره فلانی مخالف نظر من را می‌گوید، مراجعه کنید و ببینید». این کمک به خواننده است؛ یعنی‌ای خواننده من به شعور شما احترام می‌گذارم، نظر من این است، ولی فکر نکنید این نظر، تنها نظر در عالم علم است، دیگرانی هم هستند که متفاوت فکر می‌کنند، مراجعه کنید و ببینید.

۳. ارج نهادن به کار دیگران، هر کسی که قلم دست گرفت و تلاش کرد و چیزی نوشت، زحمت کشیده، فارغ از محتوایی که فراهم آورده است، باید سپاس‌گذاری کرد و آن را ارج نهاد. خود این فعالیتی که انجام داده، ارزشمند است. کوشش در راه بسط و گسترش علم ارزشمند است، حتی اگر غلط باشد و به نتیجه نرسد. ما قانع نیستیم که فقط حقایق محض را بگوییم، کسی تلاش کرده و من هم حرف او را قبول ندارم، ولی این کار را انجام داده است. این ارج نهادن به کار اوست.

۴. رعایت اصول اخلاقی، اخلاق می‌گوید شما حق‌گذار، امانتدار و شاکر باشید. تمام نکات اخلاقی را که در نظر بگیریم، به ما کمک می‌کند تا دیگران را معرفی کنیم و از آن‌ها نام ببریم.

۵. معرفی نسل جوان علمی، به جامعه علمی، این نکته خیلی مهم است، در قدیم بحث تعلیم خیلی جدی‌تر از بحث پژوهش بود؛ مثلاً اگر کتاب مرحوم شهید ثانی را نگاه کنید، در آنجا یکی از وظایف استادان را این می‌شمارد که «استاد پس از این که دید شاگردش جدی است، باید او را به دیگران معرفی کند و دیگران را به او ارجاع دهد، برای او حلقه‌ی درسی تشکیل دهد و به او پر و بال دهد». کار معلم این است، کار پژوهشگر هم همین است. یکی از تکالیف پژوهشگران بزرگ این است که به جامعه بگویند نسل آینده‌ی پژوهشی چه کسانی هستند و این از طریق همین استناد کردن شکل می‌گیرد. متأسفانه برخی افراد هستند که حتی به من گفتند که «ما در نوشته‌های خود به افرادی که سنشان از ما کمتر است، استناد نمی‌کنیم. دون شأن من است که به کسی که سن او از من کمتر است، استناد کنیم». این تعصب و هواپرستی است. علم این چیزها را ندارد،





علم کاری به سن و سال ندارد. کسی پژوهشی انجام داده است و من اگر پژوهش او را ارجمند و شایسته‌ی معرفی می‌دانم، باید آن را معرفی کنم.

## ۲. احترام به سنت پژوهشی و پژوهشگران

دومین و مهم‌ترین رکن اخلاق پژوهش، احترام به دستاورد جامعه علمی است؛ یعنی اینکه ما در مقام پژوهشگر هر بهره و هر نوع استفاده‌ای را که از هر کتاب و مطلبی بردیم، به خوانندگان هم بگوییم که این بهره را از فلان کتاب و سخنرانی بردیم. این امانتداری و حق‌گذاری است. نقض این اصل، سرقت علمی و انتحال می‌شود که یکی از آفات بزرگ علم و از کهن‌ترین آفات علمی در کل دنیا بوده است. گاهی افرادی هستند که اثر علمی یک نفر را که روی آن ۲۰ سال زحمت کشیده است، برمی‌دارند، اول و آخر آن را می‌اندازند و به نام خود منتشر می‌کنند. به این سرقت علمی می‌گویند و در همه‌ی جا دنیا هم وجود دارد. البته الان در یک جاهایی قوانین به شدت سختی بر ضد آن وضع شده است؛ مثلاً اگر بفهمند کسی سرقت علمی کرده است، از دانشگاه اخراج، از مجامع علمی طرد و رسوا می‌شود. اخیراً یک مورد آن را دیدید. فرید ذکریا یکی از نویسندگان معروف آمریکایی که یکی از صد روشنفکر برتر جهان محسوب می‌شود و چند سال پیش به ایران هم آمد، یک مقاله نوشته بود که در این مقاله یک پاراگراف از یک خانم نویسنده آورده بود، بدون اینکه بگوید این پاراگراف از این خانم است، یک جنجالی درست شد و یک ماه او را معلق کردند. در یک قضیه‌ای که معروف به قضیه‌ی بالتیمور است، یک نفر که برنده‌ی جایزه‌ی نوبل علمی شده بود و رئیس دانشگاه بود، چون یکی از همکاران او تقلب کرده بود و این مسئله به صورت بدی بروز پیدا کرد، مجبور شد از ریاست دانشگاه استعفا کند. ما از این موارد زیاد داریم و در سنت ما خیلی تأکید شده است؛ مثلاً قشیری در «الرساله القشیریه» می‌گوید: «نام یکی دو تا از کتاب‌های من را دزدیده‌اند، من اهل خودنمایی نیستم ولی این که این‌جا اسم خود را آورده‌ام و در هر صفحه‌ای می‌گویم کتبه ابوالقاسم، به خاطر این است که دیگر این را از من نزدندند.» دزدی همیشه وجود داشته و متأسفانه در برخی از شخصیت‌های بزرگ علمی گذشته‌ی ما این مسئله رخ داده است. این مسئله باعث شده است که یک عده قضیه را خیلی آسان بگیرند و بگویند «در گذشته بحث انتحال خیلی جدی نبوده است و علمای ما توجه نداشتند» ولی این‌طور نبوده و همیشه انتحال عمل بدی بوده و هرگز عمل درستی به شمار نرفته است. غزالی به صراحت یکی از مواردی که شیطان انسان را فریب می‌دهد، همین می‌داند که فرد جملات دیگران را بگیرد و به نام خود منتشر کند.

امام صادق (ع) می‌فرماید «از دروغ مفرع پرهیزید.» گفتند دروغ مفرع چیست؟ «ایاکم و الکذب المفرع قیل له و ما الکذب المفرع قال ان یحدثک الرجل بالحديث فتنکره و ترویه عن الذی حدثک عنه» [۴] «دروغ مفرع یعنی اگر در اینجا من سخنی را از آقای قاضی‌زاده شنیدم که آقای قاضی‌زاده گفت در کتاب کفایه چنین نوشته شده است، اگر من در مقاله‌ی خودم بنویسم در کتاب کفایه چنین نوشته شده است، دروغ گفتم. هر چند به واقع در کتاب کفایه چنین نوشته شده باشد، باز هم دروغ است. من باید بگویم در کتاب کفایه به نقل از آقای قاضی‌زاده چنین نوشته شده است. اخلاق یعنی همین. این نکته خیلی مهم است که بارها روی آن تأکید شده است که حتی سلسله‌روایتی که حدیث یا سخنی را برای شما نقل کردند، بیابورید. از حضرت امیر منقول است که فرمود «إذا حدثتم بحديث فأسندوه إلی الذی حدثکم» اگر سخنی را نقل کردید، به

همان کسی که آن را برای شما نقل کرده است، استناد کنید. «فان کان حقاً فلکم» اگر سخن شما راست باشد، می‌گویند انسان صادقی بوده است، «و ان کان کذباً فعلیه [۵]» اگر هم دروغ باشد، گردن همان کسی است که نقل کرده است. الان متأسفانه پایان‌نامه‌های در همین حوزه دفاع می‌شود که این موارد را رعایت نمی‌کنند. من اخیراً داور یک رساله بودم، دیدم دانشجوی دکتری رساله‌ای را دفاع کرده، در این رساله از یک متن انگلیسی نقل قول کرده و گفته «استوارت میل این را گفته است»، گفتم شما کتاب استوارت میل را دیدید؟ اصلاً انگلیسی می‌دانید؟ نمی‌دانست، چون اصلاً چنین کتابی را نداشت. بلکه این مطلب را از من نقل کرده بود؛ یعنی مقاله‌ی من را برداشته بود و از من گرفته بود، اما به نقل از اسلامی نمی‌گوید، می‌گوید در کتاب استوارت میل چنین است. خب این دروغ است. متأسفانه بخش قابل توجهی از منابعی که در آخر کتاب‌ها و رساله‌ها می‌آید، قابل اعتماد نیستند. فردی در آخر منابع خود یک لیستی از منابع لاتین آورده است که مطلقاً نمی‌تواند آن‌ها را بخواند. همه‌ی این‌ها سرقت محسوب می‌شود. سرقت علمی یعنی شما یک مطلبی را از کسی نقل کنید و عین مطلب از او باشد، اما نگویند از اوست، ساختار مطلب از او باشد، اما نگویند از اوست، ایده و مضمون از او باشد، اما نگویند از اوست، یا منابعی را که او آورده است، از خودتان قلمداد کنید؛ یعنی منبع واسط را حذف کنید. اگر من در کتابی دیدم که نوشته است ارسطو چنین می‌گوید، باید بگویم به نقل از فلانی ارسطو چنین می‌گوید، نه اینکه بگویم ارسطو چنین می‌گوید. ولی متأسفانه روحیه‌ی آسان‌طلبی، بی‌توجهی و تجاوز به حقوق دیگران باعث می‌شود بعضی از افراد مطلقاً توجه نکنند به اینکه دیگران چه کرده‌اند و دستاورد و یافته‌های دیگران را سرقت کنند. این سبب می‌شود علم پیشرفت نکند، دانش جلو نرود و روحیه‌ی آسان‌طلبی و آسان‌خواهی در همه جا حاکم شود؛ بنابراین دومین رکن اخلاق پژوهش عبارت است از امانتداری و رعایت حقوق دیگران.



نکته‌ی اساسی در بحث سرقت علمی این است که قصد و عمد هیچ نقشی ندارد. مهم نیست که شما عمداً این کار را کردید یا سهواً. در واقع در بحث انتحال، رخ دادن این عمل مهم است، نه اینکه من قصد این کار را داشتم یا نداشتم. در موردی که اخیراً با آقای قاضی‌زاده شاهد آن بودیم، یک دانشجویی آمده بود و می‌گفت «این رساله‌ی من است» می‌خواست به کمک این رساله، دکتری بگیرد و بگوید من دکتر هستم و این رساله‌ی اجتهادی من است. ایشان در بخشی از رساله دو مقاله‌ی کامل از آقای پاتنچی را آورده و در رساله‌ی خودش گذاشته بود و چنان نوشته بود که گویی نوشته‌ی خودش است. این سرقت علمی است؛ یعنی ایشان کاری نکرده می‌خواهد از نتایج دیگران استفاده کند که این کار خطا است. به این بحث انتحال یا سرقت علمی گفته می‌شود. امروزه لب لباب اخلاق پژوهش، امانتداری است. هر گونه بی‌توجهی به امانتداری، سرقت علمی، سرقت ادبی و انتحال محسوب می‌شود و به لحاظ دانشگاهی یک جرم سنگین به شمار می‌رود.

مصادیق انتحال چیست؟ غالباً وقتی ما با این مسئله روبه‌رو می‌شویم، می‌گویند من نمی‌دانستم، فکر کردم درست ارجاع دادم. مصادیق انتحال این‌ها هستند:

۱. عین مطلبی را نقل کنید و حتی ارجاع هم بدهید، ولی علامت نقل قول نگذارید؛ هرگاه عبارتی را از کسی آوردید، مشخص کنید از کجا تا کجا، عبارت فلانی است. اگر عین عبارت است، باید حتماً با علامت نقل قول یا گیومه مشخص شود.



۲. سخنی را برداریم و نقل به مضمون کنیم، ولی کلمات را عوض نکنیم، در واقع عین همان باشد، این هم سرقت محسوب می‌شود.

۳. مضمون و روح سخنی را از جایی بگیریم و ارجاع ندهیم.

۴. ساختار بحثی را از جایی بگیریم، اما ارجاع ندهیم؛ کسی یک تقسیم‌بندی را ارائه کرده است، ما این تقسیم‌بندی را می‌پسندیم، ما باید بگوییم این تقسیم‌بندی را از فلانی وام گرفتیم تا تصور نکنند خودمان این تقسیم‌بندی را ابداع کردیم.

۵. به منبعی ارجاع دهیم که ندیده‌ایم؛ این مورد یکی از رایج‌ترین شکل‌های انتحال این است، مطلقاً به منبعی که ندیده‌ایم، حق نداریم ارجاع دهیم. یکی از مواردی که باعث مچ‌گیری‌های فراوان می‌شود، همین است که کسی به منبعی که ندیده است، ارجاع می‌دهد. من موارد متعددی از این دست دارم که فرد گفته است «کتاب فلانی، صفحه‌ی ۲۷۱» اما کتاب فلانی اصلاً صفحه‌ی ۲۷۱ ندارد، بلکه یک کتاب ۱۰۰ صفحه‌ای است. من خودم جزوه‌هایی داشتم که مختصراً از گوشه و کنار جمع کردم؛ مثلاً در لبنان منتشر شده است، در کتابم استفاده کردم و تقریباً اطمینان دارم که در ایران هیچ کس آن جزوه را ندارد؛ اما طرف از روی کتاب من رونویسی کرده و به همان ارجاع داده است. در بعضی از نسخه‌های خطی که مثلاً محققان ۲-۳ نفر بودند، نوشته شده است «تحن لم نعفر علیه»، بعدها یکی این را سرقت کرده و باز نوشته است «تحن لم نعفر علیه» مواردی هست که حتی آن پانویس را هم تغییر نداده‌اند.

متأسفانه در وضعی که دچار فقرت و فقر علمی می‌شویم، سرقت علمی زیاد می‌شود و اخیراً حساسیت نسبت به این مسئله جدی شده است. وزارت علوم هشدارهای جدی داده است و موارد متعددی را پی‌گیری می‌کنند. من چند بار در همین حوزه داور بودم و موارد متعددی را بررسی کردم و نشان دادم و دانشجویان تعهد دادند که دیگر از این کارها نکنند. یک نمونه از تعهدها همین است که دانشجوی فوق لیسانس برای رساله‌ی فوق لیسانس متعهد شده است که دیگر هیچ سرقتی نمی‌کند. یک نمونه از انتحال، همین رساله‌ی دکتری است که مال یک طلبه است و می‌خواسته از آن دفاع کند. این متن از آنجایی که من علامت گذاشتم، یعنی «اتنازی ترکیب فلان و فلان است و...» در آن پایین هم هیچ توضیحی هم نداده است، فقط معادل انگلیسی آن را گفته و جلو رفته است. خب کل این عبارت و مقاله برای من است. این اصل مقاله‌ی من هست که ۳ سال قبل منتشر شده بود و ایشان این عبارت را برداشته و عوض کرده است. این‌ها نمونه‌هایی از انتحال است. امروزه کافی است که مشخص شود یک عبارت یا یک صفحه از رساله از راه سرقت علمی نوشته شده است تا کل رساله بی‌اعتبار شود. ما ملزم هستیم که امانتدار باشیم «وَلَا تَبْخُسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ [۶]» این‌ها اشیاء مردم هستند. سبک و بی‌ارح شمردن یعنی اینکه ما هر طور که خواستیم در آن‌ها دخل و تصرف کنیم. من ۱۰ نکته در باب رعایت امانت و اینکه ما در مقام پژوهشگر چه کار کنیم که دچار این معضل نشویم، بیان می‌کنم. من تقسیم این‌ها را در کتاب «نوشتن در جزایر پراکنده» آوردم که دوستان می‌توانند ببینند:

## ۱۰ نکته در باب رعایت امانتداری در پژوهش

۱. عادت کنیم در آنجایی که باید استناد کرد، استناد کنیم؛ به‌خصوص ما قشر طلبه چون حالت منبری داریم، کمتر استناد می‌کنیم، نگوییم همان طور که علما گفتند، همواره هر جا سخنی قابل مناقشه است، استناد کنیم. ما در یک جا حق داریم که استناد نکنیم و آن در جایی است که اصطلاحاً

به آن دانش عمومی می‌گویند. شما در دانش عمومی نیاز به استناد ندارید؛ مثلاً نیازی ندارید که بنویسید پیامبر اکرم در مدینه رحلت کرد، این استناد نمی‌خواهد، همه این را می‌دانند. همه‌ی مسلمانان اجماعاً قبول دارند که پیامبر در مدینه رحلت کرد یا قرآن مورد قبول تمام مسلمانان است یا کربلا در عراق وارد شده است یا قم مرکز علمی ایران است، این‌ها جزء دانش عمومی است و دانش عمومی نیاز به استناد ندارد. از دانش عمومی که بگذریم، هر سخن قابل مناقشه‌ای را که آوردید، حتماً باید استناد کنید؛ یعنی اگر شما گفتید که علمای بزرگ حوزه‌ی علمیه‌ی قم خبر واحد را قبول ندارند، باید استناد کنید، چون تا آنجا که ما آموخته‌ایم فعلاً خبر واحد حجت است. از یک دوره‌ی تاریخی بگذریم که در آن مناقشه بود تا اطلاع ثانوی همه خبر واحد را قبول دارند؛ لذا اگر گفتید علما خبر واحد را حجت می‌دانند، نیاز به ارجاع ندارید، ولی اگر گفتید علما خبر واحد را حجت نمی‌دانند، نیاز به ارجاع دارید. پس اولین نکته در باب استناد این است که از دانش عمومی که بگذریم، نیازمند به استناد هستیم.

۲. هرگاه نقل قول مستقیمی از کسی کردیم، حتماً درون علامت نقل قول بگذاریم؛ این امر زیاد رخ می‌دهد که نقل قول می‌کنیم و ارجاع هم می‌دهیم، ولی باید مشخص کرد که این ارجاع در کجا آغاز و تمام شده است، بگویید به گفته فلانی، آنگونه که ما فهمیدیم، آنگونه که گفته‌اند، اما باید علامت نقل قول آورده شود. یک مورد را برای شما می‌گوییم، چون باید بعضی از این سارقان را رسوا کرد، چرا که رفتار آن‌ها خیلی شرم‌آور است.

کسی در بغداد پایان‌نامه‌ای به نام «الدلالة القرآنية عند الشريف المرتضى دراسة اللغوية» نوشته و در دانشگاه بغداد دفاع کرده و کار خیلی خوبی انجام داده است. یک فردی به نام الشیخ فقیه الشبر نام این کتاب را «الدلالة القرآنية فی فکر محمد حسین الطباطبایی المیزان نمودجا» می‌نویسد؛ یعنی همان کتاب را برمی‌دارد و تنها کاری که می‌کند، این است که آن نویسنده‌ی بغدادی در اول کتاب خود زندگینامه‌ی شریف مرتضی را نوشته، ولی او به جای آن زندگی‌نامه علامه را می‌نویسد و بعد تنها کاری که می‌کند این است که هر کجا آن نویسنده شریف مرتضی نوشته، او علامه طباطبایی می‌نویسد. ظاهراً به تاپیست دستور داده است که هر کجا شریف مرتضی بود به علامه تبدیل کند. این کتاب منتشر شده و بیرون آمده است و الآن هم هست. یکی از منابع کتاب اصلی که آقای کاظم بغدادی نوشته بوده، این است «الناصریات، الشريف المرتضى ابوالقاسم علی بن الحسین تحقیق الشیخ طالب علی الشرفی مطبوع علی الاله الکاتب مکتبه الامیرالمؤمنین العام النجف الاشرف...» این منبع در کتاب اصلی بوده است و بعد در کتاب «الدلالة القرآنية فی فکر محمد حسین الطباطبایی» به این شکل درآمده است «الناصریات، الطباطبایی ابوالقاسم علی بن الحسین تحقیق الشیخ طالب علی الشرفی مطبوع علی الاله الکاتب مکتبه الامیرالمؤمنین العام النجف الاشرف...» یعنی این آدم این قدر هوشمند نبوده است که اگر می‌خواهد اسم منبع را عوض کند، کل اسم را عوض کند، چون تا جایی که می‌دانم کسی به نام ابوالقاسم علی بن الحسین طباطبایی نداریم که علامه هم باشد. این نمونه‌ای از سرقت‌هایی است که انجام می‌شود. این آدم چند کتاب دیگر هم دارد و یک مقاله‌ای در نقد آن در آینه‌ی پژوهش نوشته شده است. آقای محمدی مظفر کتاب ساخته‌ای به نام «الدلالة القرآنية» را نوشته و خیلی خوب این‌ها را با هم مقایسه کرده است. ما باید عادت کنیم هر چه که مستند است را، دقیقاً بیاوریم. با این نگاه اولین کاری که باید بکنیم، این است که به جز دانش عمومی، بقیه را استناد دهیم و هر چه نقل قول



مستقیم بود با علامت نقل قول مشخص کنیم.

۳. هرگاه مضمون سخن را از جایی گرفتیم، بگوییم این از آنجاست؛ بعضی از افراد آنقدر رعایت می‌کنند که حتی روایت‌های شفاهی را هم نقل می‌کنند؛ یعنی این مطلبی را که می‌آورم از فلان درس، در فلان دانشگاه یا حوزه علمیه گرفتم.

۴. هرگاه ساختار بحثی را از جایی گرفتیم منبع را ذکر کنیم؛ من در کتاب «شبهه‌سازی» با مرور ادبیاتی که در این باره وجود دارد، گفتم علمای فقه اهل سنت در مجموع به این ۱۰ دلیل، با شبهه‌سازی مخالف هستند. خود اهل سنت هم این تقسیم‌بندی را نداشتند، من این‌ها را استخراج کردم و گفتم این طبقه‌بندی پیشنهاد من است، چون معمولاً اولین کاری که می‌کنم، طبقه‌بندی است. بعد از آن می‌بینم علمای اهل سنت در هر مقاله‌ای در باب شبهه‌سازی، به این ۱۰ دلیل با شبهه‌سازی مخالفت می‌کنند و آن ۱۰ دلیل را با همان ترتیب و تعبیر می‌آورند؛ اما این برای من است و آن‌ها اخلاقاً ملزم هستند بگویند این ساختار را از فلانی گرفتیم، وگرنه هر کسی که بخواند فکر می‌کند خود این شخص زحمت کشیده و تتبع کرده است و به این تقسیم‌بندی رسیده است.

۵. هرگاه ایده‌ای را از جایی گرفتیم، آن را بومی کردیم و پرورش دادیم، درست است که برای ماست، اما بگوییم اصل این ایده و مطلب را از فلانی گرفتیم، ولی آن را پرورش دادیم.

۶. گاهی اوقات عبارات کلیدی و اصطلاحات خاص، هنوز اصطلاحات جا افتاده‌ی یک علم نیستند. الآن استنباط یا مقدمات انسداد یک اصطلاح جا افتاده هستند و نیازی نیست به جایی استناد کنیم، اما مثلاً تعبیر حکومت را چون اولین بار شیخ انصاری مطرح کرد، نویسندگان اولی باید به آنچه شیخ انصاری گفته است، استناد می‌کردند؛ لذا حتماً باید اصطلاحات را مستند کرد.

۷. اگر من تحقیقی کردم و واقعا خودم به نتیجه رسیدم، بعد دیدم همین تحقیق را دیگران هم انجام دادند، اشکالی ندارد که بگوییم خودم به آن رسیدم، اما در پانویس اشاره کنم که فلانی هم به چنین نتیجه‌ای رسیده است. چرا این کار را بکنیم؟ اگر این کار را نکنیم و بعداً کسی نوشته‌ی ما را ببیند و در جای دیگر نوشته‌ی دیگری را ببیند، می‌گوید ما از او سرقت کردیم. برای دفع مقدر، می‌گوییم او هم تحقیق مستقلی انجام داده است، ولی من اسم او را می‌آورم که رعایت امانت شده باشد.

۸. متأسفانه این اتفاق خیلی رخ داده است که در تحقیق مشترک به‌خصوص در سطح کارهای دانشگاهی و حوزوی، یک نفر کار می‌کند و یک نفر کار نمی‌کند. ما چند مورد داشتیم که بازتاب بین‌المللی پیدا کرده است، یک خانم معروفی که از مسئولین کشور هم بود، مقاله‌ای را در یک مجله‌ی علمی دنیا منتشر می‌کند، می‌گوید او را می‌گیرند و می‌گویند او سرقت کرده است. آن خانم می‌گوید «دانشجو این کار را کرده و تقصیر من نبوده است» حالا اسم آن دانشجو هم در مقاله نبوده است، گفتند اگر دانشجوی شما این کار را کرده است، چرا اسم او در مقاله نیست، اگر سرقت رخ داده است، چرا اسم شخص دیگری را می‌آورید؟ اگر تحقیق مشترکی انجام شود، حتماً چک کنید که مبادا دوست ما خطایی مرتکب شده باشد.

۹. عادت کنیم که در تحقیقات، اسم مجریان واقعی را بیاوریم و از اسم‌های فریبنده‌ای که افراد روی اثر می‌آورند، بپرهیزیم.

۱۰. هر منبعی را که از هر جایی گرفتیم، به همان جا استناد کنیم، هیچ وقت به منبع نادیده استناد نکنیم و منابع نادیده را جزء منابع خود نیاوریم. فریب و تدلیس همین است، اینکه من پژوهش خود را بر اساس

۳۰ منبع نوشته باشم و بعد در آخر ۲۰۰ منبع بنویسم، این تدلیس است. آشکارترین شکل تدلیس علمی، همین محسوب می‌شود.

این هم دومین رکن اخلاق پژوهش است و متقدمان ما این را فراوان گفتند. اینکه می‌گویند در گذشته این مسئله جدی نبوده است، این طور نیست. من در آیین پژوهش مقاله‌ای درباره «ملاصدرا و معضل انتحال سنجی دفاعیه‌ها» دارم، آن را ببینید. در آن مقاله گفتم غزالی، زمخشری، سیدعلی خان شیرازی و غیره به این مطلب اشاره کرده‌اند. اخیراً من سیوطی را در کتاب «المظهر» بررسی می‌کردم (البته این را آقای جهانبخش به من یادآوری کردند) این کتاب یک فصلی دارد که می‌گوید «من برکه العلم و شکره عزمه الی قائله» یکی از برکات و سپاسگذاری علم این است که آن را به گوینده‌ی آن نسبت دهیم. «عن ابی عبید یقول من شکر العلم ان تستفید الشی فاذا ذکر لك خفی علی كذا و كذا و لم یكن لی به علم حتی افاضنی فلان فیه كذا و كذا و هذا شکر العلم (خود سیوطی می‌گوید) قلت و لهذا لا ترانی اذکر فی شی من تصانیفی حرفاً الا محذوفاً الا قائله من العلماء مینبأ کتابه الذی ذكره فیه» سیوطی می‌گوید «در هر کتاب من، هر مطلبی دیدید، می‌گوییم فلانی این را به من گفته و در فلان کتاب این را نوشته است.» این سنت علمی ما بوده است، نگویید این سخنان غربی‌ها است. سیوطی در قرن دهم زندگی می‌کرده است، ایشان می‌گوید «هر چه که من از دیگران نوشته‌ام، می‌گویم.» سیوطی جزوه‌ی کوچکی به نام «الفارغ بین المصنف و السارق» دارد که مرز بین سارق و مصنف این‌جا آشکار می‌شود که از هر جا هر مطلبی را آوردید، حتی اگر مطلب پیش پا افتاده‌ای بود، البته اگر فکر می‌کنید آوردن این مطلب پیش پا افتاده است، اصلاً نیاورید یا اگر آوردنی است، بگویید از فلانی است. دوست، دشمن، بزرگ، کوچک، عرب و عجم فرقی نمی‌کنند. اگر مطلب کسی برای شما قابل استفاده بود، باید اسم او هم بدون هیچ تردیدی بیاید.



### ۳. نقد جامعه علمی

سومین رکن اخلاق پژوهش نقد جامعه علمی است. ما وارد یک سنت علمی می‌شویم، سنتی که قبل از ما وجود دارد. این سنت را به ارث می‌بریم، حامل، مروج و ناقل این سنت هستیم، بعلاوه اینکه باید پالایشگر آن هم باشیم. ما نباید فقط روای باشیم، ما باید وارد گفت‌وگو با سنت علمی خودمان شویم، آن را به بحث بگذاریم، نقادی کنیم، خلاصه‌ها و کاستی‌های آن را برطرف کنیم، قوت و ضعف‌های آن را بسنجیم و آشکار کنیم. همان طور که به لحاظ تاریخی گفتند «ان حیات العلم بالنقد و الرد» حیات و شکوفایی علم، با نقد و رد است. هر گاه فضای انتقادی رشد کرد، علم شکل می‌گیرد، هر گاه فضای انتقادی راکد شود، علم هم ساکت می‌شود. بهترین آثار کلامی ما متعلق به دوره‌ی نقادی است. بهترین آثاری که در همین چند دهه‌ی اخیر نوشته شده است، شما آثار مرحوم طباطبایی را نگاه کنید، اصول فلسفه‌ی ایشان محصول دوره‌ی نقادی است؛ یعنی هنگامی که اسلام از سوی مارکسیست‌ها مورد حمله قرار می‌گیرد، بحث‌های مالکیت، حقوق بشر، زن در اسلام و همه‌ی این‌ها و بخش‌های وسیعی از آثار مرحوم مطهری در فضای نقادی شکل گرفته است.

### پرسش و پاسخ

بعضی افراد محققانی دارند، اما اثری که چاپ می‌شود، به نام آن‌ها است، این به چه صورت است؟ آیا توضیح المسائل‌هایی که



هست، مصداق انتحال می‌شود؟

نه. بخشی از انتحال این است که دستاورد دیگران را بگیریم. شما سؤال خوبی کردید و باید در این مورد بیشتر فکر کنیم، اما فرض این است که فقیه به فتوا رسیده و فتوای او چنین است (نه مانند کسی که گفت همان طور که در شرح تحریر گفته‌ایم). برای بیان این فتوا، گاه خود فقیه دست به قلم می‌برد و جملات جدیدی می‌نویسد و گاهی از آن جملات شناخته شده‌ای که در توضیح المسائل هست و به عنوان سنت و بخشی از میراث علمی حوزه است، استفاده می‌کند و این سرقت محسوب نمی‌شود.

ولی من این رساله را که می‌خوانم، هیچ اشاره‌ای نشده که قبلاً کسی این کار را کرده است؛ یعنی احساس می‌کنم خود آن مرجع این را نوشته است.

نه، او که نوشته است، چون در مقدمه می‌نویسد...  
ننوشته است.

باید بیشتر در مورد رساله فکر کنیم، ولی آنچه که در رساله اهمیت دارد، فتوایی است که وجود دارد، نه نص و کلماتی که در آن بکار رفته است.

شما فرض کنید یک کسی در خارج کشور که شیعه هم نیست، می‌خواهد رساله را بخواند

بله، به نکته‌ی به خوبی اشاره کردید. الان بسیاری از کارهایی که برای خودمان خیلی طبیعی است، در سطح جهان منتشر می‌شود، لذا باید نگاه خود را عوض کنیم و در سطح جهانی به آن نگاه کنیم که چه اتفاقی می‌افتد.

بعضی از افراد محققانی دارند و اثر را به اسم خودشان چاپ می‌کنند، در حالیکه آن شخص اصلاً دستی به قلم نداشته است. در این باره هیچ نظارتی نیست و هیچ کس هم نمی‌تواند حرفی بزند. این نوعی تبعیض است که یک دانشجو به خاطر یک مقاله اخراج می‌شود، تکلیف این‌ها چه می‌شود؟

«جعل نفسک میزانا فیما بینک و بین غیرک [۷]» اگر خود این بزرگان می‌پذیرند که تضييع حق درباره آن‌ها صورت بگیرد، احتمالاً کارشان درست است.

اینجا سؤالات و ایراداتی را برای من نوشتند که «تکرار همیشه مذموم نیست، بعضی از آثار داستانی تاریخی نوشته می‌شود.» خوب اینکار خیلی خوب هم نیست. بحث من، بحث پژوهش است. در پژوهش فرض بر آن است که من می‌خواهم به سؤالی جواب بدهم که دیگران جواب ندادند؛ مثلاً بحث طهارت اهل کتاب یا طهارت ذاتی انسان، فرض کنید فقیهی ۴۰ سال پیش این کار را در نجف کرده و با ادله‌ی مشخصی روشن کرده که انسان ذاتاً پاک است. آقای جنتی می‌گوید من این کار را کردم. الان یک نفر در قم، همان مسیر را می‌رود و همان کار را می‌کند. این دیگر پژوهش محسوب نمی‌شود. اگر نتیجه‌ای که ایشان گرفته است، عین نتیجه‌ی آن باشد، ادله هم، همان ادله باشد، این پژوهش محسوب نمی‌شود؛ یعنی ایشان به جای اینکه دوباره همین مسیر را بروند، درست آن بود که کتاب آقای جنتی را بخوانند، ادله‌ی او را بررسی کنند و ادله‌ی تازه‌ای بیابند یا ادله‌ی او را تقویت کنند، این کار پژوهش است. به این معنا پژوهش رشد و پیشرفت می‌کند. برای مثال مرحوم طباطبایی کار بزرگی در عرصه‌ی تفسیر انجام داده است، الان حدوداً ۵۰ سال از این تفسیر

می‌گذرد، عده‌ی زیادی سر سفره‌ای که ایشان گسترده، نشستند و مثلاً معاد در المیزان، نبوت در المیزان، امامت در المیزان و... نوشتند، این‌ها پژوهش نیست. اتفاقاً تکرار این‌ها مذموم است. این همه آثار تالیفی که در کشور وجود دارد، واقعاً پژوهشی هستند؟ آیا خواندن این‌ها اتلاف عمر نیست؟ بعضی از این‌ها را نباید خواند. من مقاله‌ای به نام «کتاب خواندن با وجدان آرام» زیر چاپ دارم که کجا مجاز هستیم بعضی از کتاب‌ها را نخوانیم. بی‌هقی یک بار گفت «هر کتابی به یکبار خواندن می‌ارزد» خوب راست می‌گفت، چون کتاب کم بود، افرادی که دست به قلم می‌بردند، به حرف‌های ابن خلدون و ابن حزم التزام داشتند و مسؤولانه می‌نوشتند، اما الان رونویسی می‌کنند. این‌ها واقعاً مذموم است. این‌ها هم اتلاف بیت المال و هم تضييع عمر است.

خود آقای طباطبایی این کتاب را مرقوم فرمودند یا همکاری داشتند، اما این کتاب به نام ایشان ثبت شده است.

به نظر من ایشان همکار نداشتند. حتی می‌گویند ایشان شهریه‌ی خود را صرف آن می‌کرده است.

نکته‌ای که به آن اشاره نشد، بحث سرقت از خود است. بعضی‌ها چند مقاله می‌نویسند، بعد با جلو و عقب کردن و چینش‌های مختلف، ۳-۴ کتاب منتشر می‌کنند که اگر این کتاب‌ها را کنار هم بگذاریم، می‌بینیم در اصل همه‌ی این‌ها یک چیز است. آیا این هم در مقوله‌ی انتحال جا می‌گیرد؟

این جزء بدترین نوع انتحال است. من اخیراً دو کتاب روش تحقیق به نام‌های «روش تحقیق در علوم اجتماعی» و «روش تحقیق در علوم فرهنگی» دیدم که نویسنده‌ی هر دو کتاب یک نفر است، تعداد صفحات و منابع یکسان است و فقط عنوان کتاب با هم فرق می‌کند. بزرگ‌ترین دلیل بر سرقت بودن آن، این است که ممکن است من این را ندانم و هر دو کتاب را بخرم. متأسفانه من برخی را دیدم که یک مقاله را در ۵ مجموعه منتشر کرده‌اند و هیچ فرقی هم نکرده است. این کار تنها در جایی مجاز است که طرف بگوید من این کار را قبلاً منتشر کردم و الان آن را با اصلاحاتی منتشر می‌کنم یا در کنار هم منتشر می‌کنم. یکی از دلایل کمبود کاغذ همین است، فقط که تحریم نیست، بلکه زیادی کاغذ حرام می‌کنیم!



#### پی‌نوشت:

۱. سوره قلم آیه ۱
۲. سوره مائده آیه ۸
۳. سوره سبأ آیه ۲۴
۴. کافی جلد ۱ صفحه ۵۲
۵. کافی جلد ۱، صفحه ۱۲۹
۶. ره شعراء آیه ۱۸۳
۷. نهج البلاغه نامه ۳۱

